بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 1 بهمن 1396.

بحث سر آیه شریفه و بعولتهنّ احقّ بردهنّ بود. در مورد این قطعه این که آیا به آن بحث تعقیب العام بضمیرٍ یرجع الی بعض افراده ارتباط دارد یا خیر صحبت کردیم. اینجا یک نکته ای بعد به ذهنم رسید آن این است که اصلا ببینیم مرجع ضمیر بعولتهنّ چیست بعضی روایات حالا روایتش را هم می خوانم استفاده می شود که احقّ بردهنّ فی ذلک ناظر به قسم اخیر روایت است لا یحلّ لهنّ ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهنّ ناظر به این است که زن های حامله شوهرهایشان در ایّآم حمل حق رجوع دارند. ناظر به این گرفته شده است. حالا یا آن ذلک مرجع ضمیرش را آن اسم اشاره را مشار الیه اش را یعنی فی ذلک الحمل آن الیه معنوی در واقع که از لا یحلّ ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهنّ استفاده می شود یا مرجع ضمیر هنّ و احق بردهنّ را مطلق مطلّقات گرفته نشود. مطلّقات حاملات. آن لا یحلّ لهنّ ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهنّ قبلا هم بحثش ر کرده ایم. مراد مطلقات حاملات باشد. این روایت را ملاحظه فرمایید روایتی هست

عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام و آن

سؤال:

پاسخ: آن باعن است. آن این بحث ها نیست. این در واقع ذیل آیه خارج می شود دیگر آن مشکلی ندارد. در جامع احادیث جلد 27 صفحه 236 حدیث 40539 باب هشت از ابواب العدد حدیث 6. به نقل از تفسیر عیّاشی عن أبی بصیر عن أبی عبد الله علیه السلام فی قوله و المطلقات یتربصن بانفسهنّ ثلاثه قروء و لا یحلّ لهنّ ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهنّ می گوید یعنی لا یحلّ لها ان تکتم الحمل اذا طلّقت و هی حبلی و الزوج لا یعلم بالحمل فلا یحلّ لها ان تکتم حملها و هو احقّ بها فی ذلک الحمل ما لم تزع. ظاهرا دارد تفسیر آیه می کند. و هو احقّ بها فی ذلک الحمل ما لم تزع. می خواهد بگوید که اگر چیزی که از این روایت شاید ظاهرش این باشد که این جوری من آیه را بنا بر این که این روایت را این جور معنا کنیم می گوید بعوله زنان حامله احقّ هستند به ردّ زنان حامله فی ذلک الحمل ان ارادوا اصلاحا. و آن واو و بعولتهنّ هم می تواند واو حالیه باشد. و ذکر این واو حالیه یک نوع تعلیلی باشد برای علّت حرمت. می گوید در حالی که در این ایّام حمل در ایّام حمل شوهرانشان احق هستند اینها حق ندارند با کتمان این زوجه آ« حق شوهر را از بین ببرند در واقع اشاره به این وجه علت حرمت هست که در این ایّام حامله بودن شوهر احقّ به رجعت زن هستند و می توانند زن را هم باز گردانند به زوجیّت خودشان یا نمی توانند کتمان کنند. به خصوص نکته ای هم اینجا وجود دارد که این است که اگر شوهری بفهمد که زنش حامله است خیلی وقت ها علم به حامله بودن زن منشأ می شود که از آن طلاقی که داده است رجوع کند. این خودش هم تأثیر دارد. یک موقعی است اصلا بچه ای در کار نیست خب این خب تمام شده است و رفته است ولی وقتی مطلق شود که زنش حامله است خود حامله بودن چه بسا منشأ می شود که شوهر به خاطر بچه ای که این وسط هست چه بسا با این بچه به هر حال از بعضی از اختلافات به خاطر بچه بگذرد و اراده اصلاح حاصل شود به خاطر این فرزندی که در شکم زن هست و منشأ این صلح و چیز می تواند باشد. این احتمالی است که به هر حال احتمال قابل توجهی است. البته یک روایت های زیادی در ذیل این اصلا روایت های زیادی وجود دارد این روایت ها ممکن است از آنها این استنتاج شود که مراد از این احقی که بعولتهنّ احقّ مطلق مطلقات است. نه مطلّقات حامله

قبل از این یک نکته ای عرض کنم که این که من می خواهم بگویم که از این روایت استفاده می شود که مربوط به حاملات هست از جهت ادبی دو جور ممکن است ما توضیح دهیم یکی این که ضمیر هنّ را به حاملات برگردانیم یعنی مطلقات حاملات به این برگردانیم و یک نکته دیگر این که ضمیر را به مطلّقات برگردانیم ولی فی ذلک یک قید باشد یعنی فی ذلک تقییدش کند به حاملات خیلی فرق ندارد از هر کدام از اینها باشد آن و این بحث داخل در ضمیر یرجع الی بعض افراده نمی شود. بنا بر این که به حاملات بر گردد اصلا مرجع ضمیر مطلقات نیست که ما این بحث را بکنیم. مطلّقات حاملات است اگر نه مرجع ضمیر هم حاملات باشد چون فی ذلک دارد این فی ذلک ی قید لفظی دارد ان که قید لفظی در جمله دوم وجود داشته باشد ربطی ندارد که جمله اول قید لفظی پیدا کند. این دو نکته که نکته سوم اصلا اینجا بحثی که نیاز به تقیید هم دا رد ندارد. زنی که حامله هست در موردش رجوع شوهر می تواند رجوع کند بله اگر بعضی از اقسام اسمش چیست نمی دانم طلاق سوم باشد و آنها خب آن وجودی که زن در عده هست شوهر دیگر نمی تواند رجوع کند ولی آن را با ادامه آیه خارج کرده است و طلاق باعن الآن من یادم نمی آید که طلاق باعنی که طلاق مهم باعنی داشته باشیم که در مورد زن حامله مطرح باشد. طلاق های باعن عمده هایش یکی بچه ای هست که هنوز صغیره باشد غیر مدخوله باشد یائسه باشد، این جور چیزها هستند که طلاقشان طلاق باعن هست و امثال اینها. خب این جور اینها منافات دارد با حامله بودن و اینها. الآن غیر از اینها طلاق باعن چیست خلع و مبارات و اینها یک حالت های نادری هستند آنها را حالا

طلاق سوم ادامه آیه اشاره به آن شده است که آنها نمی توانند. آیه بعدی هست.

سؤال:

پاسخ: نه به هر حال مرادم این است که آن خیلی صورت چیزی نیست که علی أیّ تقدیر مربوط به آن تعقیب العام بضمیر یرجع الی بعض افراده نیست چون بالأخره این مربوط به حامله

سؤال:

پاسخ: نه خلع و مبارات آنها هم چیز دارد دیگر عده دارد دیگر. نه می خواهم بگویم عرض کنم خدمت شما نسبت به آن که عدّه دارد یتربّصن بانفسهنّ ثلاثه قروئی که وجود دارد و اینها آن همان می ماند می خواهم بگویم می گویم که این یک نکته ای است که این را از آن بحث جدا می کند. البته اصل این که این آیه را این جوری تفسیر کنیم آیا می شود این جور تفسیر کرد یا خیر ممکن است از یک سری روایات بر خلاف این مطلب استفاده شود. چون روایات زیادی داریم که تعبیر کرده است که در ایّام عده شوهر احقّ به رجعت زن است. تعبیر احق را به کار برده است. ما بگوییم از این استفاده می شود که این ناظر به آیه است. احقّ برجعت است حالا من این هایی که یادداشت کردم روایاتی که در این زمینه هست را بخوانم زراره عن أبی جعفر علیه السلام قال قلت له اصلحک الله ان اهل العراق یروون عن علی صلوات الله علیه انّه قال هو احق برجعتها ما لم تغتسل من الحیضه الثالثه فقال کذبٌ. جامع الحادیث جلد 27 صفحه 225 حدیث 40507 باب چهار من ابواب العدد حدیث 1. عن اسماعیل الجوفی عن أبی جعفر علیه السلام قال قلت له رجل طلق امرأته قال هو احق برجعتها ما لم تقع فی الدم من الحیضه الثالثه. جامع الاحادیث جلد 27 صفحه 228 حدیث 40516 باب 4 من ابواب العدد حدیث 10 که حدیث بعدی اش هم همین است نمی دانم چرا شماره دیگر زده است. این هم این روایت. یک روایت عبد الله بن میمون هم هست که برجعتها نیست ولی کلمه احق در آن به کار رفته است عبد الله بن میمون عن ابی عبد الله علیه السلام عن أبیه قال قال علیٌّ علیه السلام اذا طلّق الرجل المرأته فهو احقّ بقها ما لم تغتسل من الثالثه. جامع الاحادیث جلد 27 صفحه 228 حدیث 40519. باب چهار من ابواب ابعدد حدیث 13. اسحاق بن عمار عن من حدثه عن ابی عبد الله علیه السلام قال جائت امرأه الی عمر فسأله عن طلاقها. که همان روایت معروفی که حضرت فرمودند غسلت فارجک و آن روایت جالب که حضرت امیر صلوات الله الیه را یک شوخی هم کردند آن حدیث را که نقل می کند آخرش می گوید

قال علیٌّ علیه السلام فزوجک احقّ ببزعک ما لم تغسلی فرجک

جامع الاحادیث جلد 27 صفحه 229 حدیث 40523 باب 4 من ابواب العدد حدیث 17 حالا صرف نظر از بحث سندی اش را خیلی نمی خواهم واردش شوم و این هم یا تعبیری که تا حدودی مشابه احق هست تعبیر املک. در روایت محمد بن مسلم عن أبی جعفر علیه السلام فی الرجل یطلّق امرأته تطلیقهً علی طهرٍ من غیر جماع یدعها حتی تقتل فی قرئه الثالث و یحضر غسلها ثم یراجعها و یشهد علی رجعتها قال هو املک بها ما لم تقل له الصلوه. جامع الاحادیث جلد 27 صفحه 229 حدیث 40521. و شبیه این املک هم در یک روایت دیگری است که بعد می خوانم.

عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن المرأه اذا طلّقها زوجها متی تکون املک بنفسها. قال اذا رأت الدم من الحیضه الثالثه فهی املک بنفسها قلت فان عجّل الدم علیها قبل ایام قرئها قال اذا کان الدم قبل عشره ایّام فهو املک بها و هو من الحیضه التی طهر منها و ان کان الدم بعد العشر فهو من الحیضه الثالثه فهی املک بنفسها. جامع الاحادیث جلد 27 صفحه 227 حدیث 40513 باب 4 من ابواب العدد حدیث 7 و روایت این هم یک روایت.

ببینید این در این روایت ها کلمه احقّ و املک و امثال اینها به کار رفته است ممکن است شخصی بگوید از اینها استفاده می شود که کأنه در مقام تفسیر آیه است. ولی به نظرم اگر این دو را کنار هم بگذاریم خیلی روشن نیست که این در مقما تفسیر آیه باشد. ممکن است به دلیل این که سنّی ها و بعولتهنّ احقّ بردهنّ را مربوط به رجعت می گرفتند و مطلق مطلقات این تعبیر این که در ایام عده شوهر احقّ به رجعت هست یک تعبیر متعارفی بوده است که در آن دوران به کار برده می شده است که شوهر در ایام عده احقّ به رجعت زوج است این که امام علیه السلام خودشان هم این را مستقیما مستند به آیه کرده باشند خیلی روشن نیست. به خصوص این را ملاحظه فرمایید یک روایت علی بن جعفر هست در این روایت علی بن جعفر حتی بعد از ایام عده هم شوهر را احق به رجعت قرار داده است. حتی حالا این روایت را چه کار می کنیم نمی نمی خوواهم حالا بحث دلالی این قضیه را بکنم. حتی بعد از ایام عده می گوید تا یک سال شوهر احقّ به رجعت چیز هست این احق تمثیل آیه که نیست ولی به تناسب این که در مورد ایام رجعت تعبیر احق به کار برده می شود یک سری ایام دیگر را هم تعبیر احق در موردش به کار رفته است. روایت علی بن جعفر جامع الاحادیث جلد 27 صفحه 230 حدیث 40524. باب چهار من ابواب العدد حدیث 18. اگر روایت ابی بصیر سندا خوب بود که مرسل است. شاید می شد با این روایت مرجع ضمیر ذلک را ما تعیین کنیم بگوییم مرجع ضمیر ذلک، ذلک الحمل است و این ناظر به بحث کلی چیز نیست. خب حالا یک بحث دیگر است که در ایام عدّه در بعضی موارد شوهر احق هست بعضی موارد احق نیست مطلّقاتی که در ایّام عده رجعی داریم غیر رجعی داریم امثال اینها آن یک بحث دیگر است اصلا این ایه ممکن است ناظر به آن جهت نباشد و تفصیلاتی که در این مورد وجود دارد مربوط به این آیه شریفه نباشد. البته این نکته را هم ضمیمه کنم که آن این است که یک نکته ای بعضی از وستان اشاره می کردند این است که با توجه به این که به هر حال در بعضی از موازد طلاق مطلّقات طلاق باعن است و با وجود عده داشتن طلاقش طلاق باعن است مطلّقاتی که معتده هم هستند طلاقشان طلاق باعن است با این حال آیه شریفه به طور کلی کأنه حالا بنا بر آن تفسیری که معمول آقایان می کنند گفته است ال مطلقات احقّ بردهنّ ممکن است این را کاشف از این بدانیم که متکلّم اصلا در مقام بیان نبوده است. در مقام بیان خصوصیات آیه خصوصیات نبوده است و بنابراین این خصوصیات را به سنت واگذار کرده است می گوید در مقام بیان هم نباشد باز هم داخل در آنب حث تعقیب العام بضمیر یرجع الی بعض افراده باز نمی گردد. البته تصور من یک توضیحی بدهم من فکر می کنم که این که ما بخواهیم بگوییم اصلا آیه در مقام بیان جزئیات نیست فقط می خواهد یک حکم فی الجمله را بیان کند بگوید فی الجمله در مورد مطلّقات یک نوع احقیتی برای زوج ثابت است همین یک فی الجمله بخواهد بیان کند این مستبعد است ولی به یک معنا ما می توانیم آیه را معنا کنیم که منافاتی به همان به یک معنا فی الجمله بودن را هم نداشته باشد. توضیح و ذلک این که گاهی اوقات ما در مورد روایت هایی که آیاتی که ادوات عموم هم به کار رفته است ما می گوییم ادوات عموم دالّ بر عموم حکم در صورتی هست که متکلّم در مقام بیان تبصره ها و استثنا ها بر آمده باشد. فرض کنید ما می گوییم که یجب علی کلّ مسلمٍ عن یصلّی. همین جمله هم بگوییم یجب علی کل مسلمٍ ان یصلی که در بعضی از شرایط مثلا زن حائض لازم نیست نماز بخواند این در مقام بیان جزئیاتش نیست. ولی خب به هر حال خودش یک عموم و کلیتی را می خواهد بیان کند. این و المطلّقات یتربّصن بانفسهنّ این جور نیست که هیچ نخواهد هیچ حکم را اصلا بیان نکند. ممکن است بگوییم در مقام بیان تبصره ها و چیز ها نیست ولی آن حکمی که متعارفا وجود دارد که متعارف طلاق ها طلاق رجعی هست آن را دارد بیان می کند. اما این که در بعضی مواردیک استثناهایی دارد آن استثنا ها را نمی خواهد بیان کند. یعنی نسبت به حکم موارد متعارف در مقام بیان است ولی نسبت به موارد غیر متعارف که بعضی موارد استثنایی هم دارد نسبت به آنها در مقام بیان نیست. بنابراین اگر این جوری تفسیر کنیم هم باز این آیّه شریفه ربطی به محلّ بحث پیدان می کند. نسبت به آن مواردی که موارد کمتری هست و مطلقات معتده که هم عده داشته باشند هم باعن باشند آن را در مقام بیان آن استثنا هاو تبصره ها نباشد. اگر این هم باشد باز آیه شریفه به آن بحث تعقیب العام بضمیرٍ یرجع الی بعض افراده باز نمی گردد.

سؤال:

پاسخ: یعنی فی ایام العده. مذکر و مؤنث نگران نباشید فی زمان العده. انقدر نگران

ایام را که من در آوردم در آیه که ایام نبود که. شما بگویید آن که در مذکّر و مؤنث بودن الامر فی التذکیر و التأنیث سهلهٌ یکی از علت هایش همین است که خیلی وقت ها یک سری واژه هایی را شما می توانید پیدا کنید و ضمیر را به آن واژه ها برگردانید که

سؤال:

پاسخ: نه هر دو اش می شود. یعنی خود ما باشیم و این آیه هم ذلک را می شود به خصوص ثلاثه قروء زد یعنی زمان عده قرعی هم می شود به حمل زد هم می شود به جامع زد به هر دو اش. یعنی در مطلق عده چه عده ای که به حمل باشد چه عده ای که ب ثلاثه قروء باشد. به همه اینها امکان رجوعش هست و امثال اینها. این شبیه آن قیدی که بعد از دو جمله می آید آیا مربوط به جمله اخیر است یا مربوط به هر دو است تا حدودی شبیه آن بحث می شود. علی أیّ تقدیر این بحث ها در این آیه شریفه هست. خب این بحث تمام.

سؤال:

پاسخ: حالا در مورد آن جایی که فاعل چیز بیاید عرض کنم خدمت شما که الآن یادم رفته است که مؤنث مال ذوی الامور اگر باشد جاء هندٌ

سؤال:

پاسخ: نه نه حالا مثلا جاءت هندٌ صحیح هست یا نیست الآن یادم رفته است. جائت هندٌ.

می گویند مرحوم چیز زمان رضاشاه آمده بودند امتحان بگیرند از حوزه یک چیز ادیب اصفهانی ای بوده است که این امده بوده است در چیز که هر وقت این طلبه ای اعرابی را غلط بخواند یک وجوه شاذ نادری بر این اعراب این طلبه جور کند که این طلبه گیر به آن ندهند و امثال اینها. می گویند یک بنده خدایی چیز می کرده است می گفته است داشته است شعر می گفته است می گفته است که یقین دارم خدا ارحم الراحمین است یقین دارم که شیطان رجیم است. گفتند کفر نگو گفت در تقدیر بگیر. حالا از این تقدیر گرفتن ها و این چیزها حالا از شوخی گذشته ولی به هر حال در مورد مذکر و مؤنث آوردن خیلی وقت ها خیلی دشواری نیست به دلیل این که خیلی وقت ها این جور ارجاع ضمیر ها مرجعشان حکمی هستند. به خصوص در این جور مواردی که یک مرجع صریح در واقع نیست. ثلاثه قروء اصلش ممکن است خودش به معنای مصدر باشد. این جا اگر هم به آن بر می گردانیم زمان ثلاثه قروء هست. یعنی خون دیدن باشد نه زمانی که زن خون می بیند. یک بحث هایی که قبلا هم به یک تناسب اشاره کردیم حالا آنها را بگذریم.

و بعولتهنّ احقّ بردهنّ فی ذلک ان ارادوا اصلاحا. یک بحث این است که این ان ارادوا اصلاح یک بحث کلمه احق هست یک بحث کلمه ان ارادوا اصلاحا هست. خب این مسلم است که اگر زن غرض شوهر از رجوع اذیت زن باشد این باعث نمی شود که وضعا این رجوعش چیز باشد اثر نداشته باشد. البته کار محرمی است ایضاح مؤمن جایز نیست حرمت تکلیفی ایضاع مؤمن ولو به رجوع این جایز نیست. حرام است. ولی این حرمت یک بحث است این که حق دارد شوهر رجوع کند یا حق ندارد آن بحث دیگری است. خب سؤال این است که این ارادوا اصلاحا اینجا قید احق بودن شوهر قرار گرفته است در حالی که مسلم است که اگر هم حق اگر هم قصد اضرار هم داشته باشد می تواند رجوع کند. این برای چه اینها آمده است. بعضی ها همین جوری گفته اند که این قید برای این نیست که شرط صحّت مراجعه را بیان کند. این به خاطر این است که می خواهد حذف کند شوهر هایی را که می خواهند رجوع کنند به این که شما قصد اطلاق داشته باشید خب سؤال این است که مجرّد این که خداوند تبارک و تعالی می خواهد این معنا را افهام کند به هر حال باید لفظی که در آیه هست وافی به این مقصود باشد دیگر. بحث این است که توضیح نداده اند که چطوری این معنا را از آیه با چه اسلوب بیانی این باید بیان توضیح بدهیم. در مراد اینها شاید این بوده است که در واقع ان ارادوا

حالا قبل از این یک نکته ای من بگویم که این است که یک بحثی هست در عرض کنم خدمت شما که بحث مفهوم شرط چون شرط مفهوم دارد یا شرط مفهوم دارد. ... می فرمودند که شرط اگر متاخر باشد مفهوم دارد اگر متاخر نباشد مفهوم ندارد. اگر گفتند اکرم زیدا ان جائک. این یعنی اگر نیامد اکرامش واجب نیست. و خب در این که اگر شرط متأخر باشد ظهورش در مفهوم داشتن خیلی قوی تر هست یعنی آن کسانی هم که برای شرط مفهوم قائل هستند نسبت به شرط متأخر یک ظهور قوی تری هم پیدا می کند این خیلی هم شاید روشن تر باشد. علت اصلی اش هم یک نکته ای است. من تصوّر می کنم که اصل متأخر بودن بما هو هو خودش منشأ ظهور در مفهوم نمی شود. یک نکته دیگری هست که آن نکته نوعا در شرط متأخر خود را نشان می دهد. در مفهوم شرط یک بیانی مرحوم نائینی دارد ایشان می گوید که شرط مفهوم دارد چون متکلم در مقام بیان این کأنه اطلاق کلام با در مقام بیان بودن متکلّم اقتضا می کند که شرط مفهوم داشته باشد. همین بیان به همین مقدار در کلماتشان امده است در کلمات آقایان دیگر هم گاهی اوقات این تعبیر آمده است که دلالت جمله شرطیه بر مفهوم به اطلاق است. ولی خب یک سؤال این است که شرط در مقام بیان چه چیزی هست. سه جور از جمله شرطیه ما مفاد می توانیم در بیاوریم. و این سه جور در مفهوم دار بودن و مفهوم ندار بودن فرق می کند. ببینید یک موقعی ما می گوییم اذا جائ زیدٌ وجب اکرامه. یک موقعی ما در مقام بیان این هستیم که اگر زید بیاید چه چیزی واجب است. در مقام بیان وظیفه مان در هنگامی که زید بیاید. یک جور این است. وظیفه خودمان را هنگامی که زید آمد بیان کنیم. این یک جور است یک موقعی می خواهیم بگوییم که در چه زمان های وجوب اکرام وجود دارد. در مقام بیان موارد وجوب اکرام است. یک جور هم هست نه در مقام بیان موارد شرط هستیم نه در مقام بیان موارد جزا هستیم صرف ملازمه بین شرط و جزا را می خواهیم بیان کنیم. مثلا کسی می خواهیم بگوییم در روز جمعه غسل واجب است. نه می خواهیم اذا جاء یوم الجمعه وجب الغسل. یا استحب الغسل. نه می خواهیم همه واجبات یا مستحبات روز جمعه را بیان کنیم یا همه موارد وجوب یا استحباب غسل را می خواهیم بیان کنیم. صرفا ملازمه بین جمعه و استحباب غسل یا وجوب غسل را می خواهیم بیان کنیم. اگر آن صورت اول باشد که خب مفهوم ندارد ولی یک چیز دیگری غیر از مفهوم از جمله استفاده می شود. استفاده می شود که در هنگامی که زید می آید فقط اکرامش واجب است. مثلا صدقه دادن واجب نیست دو رکعت نماز خواندن واجب نیست و تکلیف دیگری ما در قبال آمدن زید نداریم. امثال اینها. این یک. اما قسم دوم را اگر گفتیم که در مقام بیان موارد وجوب اکرام زید است خب معنایش این است ک اگر زید آمد اکرامش واجب است. یعنی می خواهیم بگوییم که در چه موقعی اکرام زید واجب است عند وجوبه را داریم بیان می کنیم. اما قسم سوم هیچگونه مفهوم ندارد. نه مفهوم اصطلاحی نه مفهوم غیر اصطلاحی هیچگونه مفاد سلبی از جمله استفاده نمی شود. اصل قضیه شرطیه که مفهوم دارد یا ندارد تابع این است که مفادش کدام یک از این سه تا است. این است که شرط وقتی متأخر می شود خیلی وقت ها ظهور در مفهوم دارد چون با تأخر شرط جلو آمدن جزا ظهور جمله در این که متکلم در مقام بیان موارد جزا است تقویت می شود. خیلی وقت ها نکته تقدیم جزا بر شرط این است که متکلم می خواهد موارد جزا را بیان کند. و همین نکته باعث می شود که جمله شرطیه ما مفهوم داشته باشد. البته دائمی نیست. ولی غالبا همین جور است که حاج آقا می فرمایند که شرطی که متأخر می شود مفهوم پیدا می کند به برکت این که تقدیم جزا بر شرط دالّ بر این است که متکلم در مقام بیان جزا است. با تقدیم جزا این که محور کلام متکلم بیان موارد جزا هست آن تقویت می شود. در ما نحن فیه و بعولتهنّ احقّ بردهنّ مقدم شده است بر اذا ارادوا اصلاحا. کأنه متکلم می خواهد موارد ذی حق بودن شوهر را بیان کند. این خودش یعنی این که اگر اراده اصلاح نداشته باشیم این احقیّت نیست. خود این اشکال کاملا تقویت می شود که چطور می شود که اذا ارادوا اصلاحا هیچ دخالتی ندارد با این حال ذکر شده است آن هم به نحوی ذکر شده است که ظهورش در شرطیت این اذا ارادوا اصلاحا شرطیتش در احقّ بودن مرد خیلی ظهور قوی ای هم پیدا می شود کرد. این اصل شبهه را وقتی این این جوری است. پاسخ این شبهه چند جور پاسخ می شود داد که بعضی از کلمات آقایان هم اگر بخواهیم قدری بیان فنی برایش ذکر کنیم باید به بعضی از عرایضی که من می گویم برگردد. یکی اینکه اینها می گویند روح مطلبشان این است که اذا ارادوا اصلاحا جزای شرطش مقدر است کأنه جمله این است که و بعولتهنّ احقّ بردهنّ فلیستفیدوا من حاض الحق اذا ارادوا اصلاحا. شوهر هایشان حق رجوع دارند. یک نوع حسی می کند بر این که از این حقشان وقتی استفاده کنند که اراده اصلاح دارند. ببینید کسی که حق دارد ذکر حق داری می تواند مقدمه باشد بر این که خب ما کی از این حقمان استفاده کنیم یک تقدیری اینجا باشد به اعتبار اینکه کأنه اصل حق را بیان کرده است می خواهد هم بعد بگوید که حالا از این حق خود کی استفاده کنید موقعی که اراده اصلاح دارید. این حق شما مطلق است ولی مناسب این است که از این حقتان هنگام اراده اصلاح حالا مناسب که می خواهم بگویم شاید واجب هم باشد بحث مناسب که می خواهم بگویم ولو به نحو وجوبی فوجب علیکم یستفیدوا من هذا الحق اذا ارادوا اصلاحا. کأنه اذا ارادوا اصلاحا جزای یک نوع شرط مقدر باشد. این یک جور. ما احقّ بردهنّ را یک جور دیگر معنایی هست که از در حاشیه شهاب من دیدم. حاشیه شهاب حاشیه ای است بر تفسیر بیضاوی و هیچ ارتباطی با آقای اسکندری ندارد!!!

می خواستم توضیح دهم آقای اسکندری به ذهنم آمد حاشیه افعل تفصیل بیضاوی و در حاشیه شهاب یک عبارتی دارد می گوید که و بعولتهنّ احقّ بردهنّ کأنّه مفضّل علیه را من مطلبش را بگویم بعد ایشان این جوری استفاده می شود از کلامش می گوید اگر شوهر ها بخواهند اصلاح کنند احقّ از این که نخواهند اطلاق کنند احق هستند. یعنی دو صورت را خداوند متعرّض هست اینها را با هم مقایسه کرده است. بعوله عند اراده الاصلاح و عند عدم اراده الاصلاح. می گوید بعوله اگر اراده اصلاح د اشته باشند از بعوله هنگامی که اراده اصلاح ندارند احق هست. این را حالا توجه فرمایید به تفسیر بیضاوی حاشیه شهاب را ببینید وقت گذشت اصلا چطوری این عبارت را معنا کرده است و بعد هم این چون این را من این بحث را مقدم داشتم چون یک مقداری تأثیر در تفسیر کلمه احق دارد که چطور این احق در این آیه به کار برده است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد